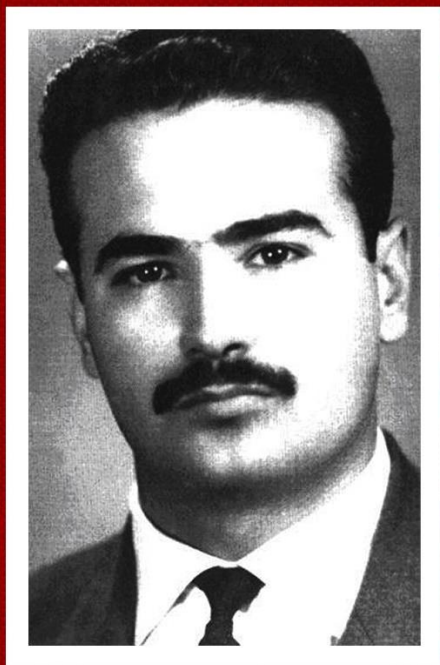
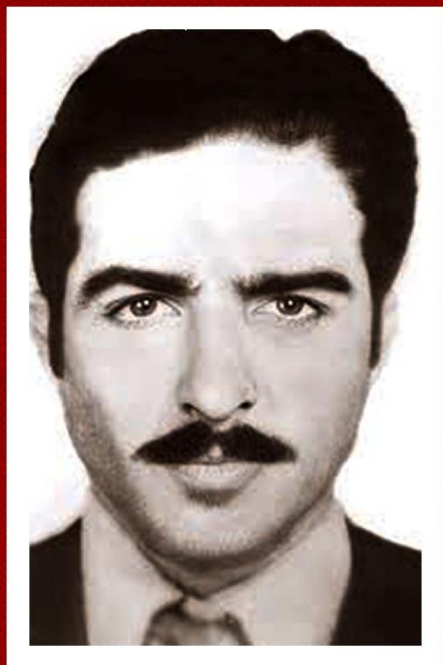


نقش بیژن جزنی در ضربات سال 55



ضربه ۸ تیرماه ۱۳۵۵ به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که منجر به شهادت حمید اشرف و دیگر رفقای مرکزیت آن سازمان شد، به عنوان ضربه‌ای شناخته می‌شود که کمر سازمان را شکست و عملاً ادامه مبارزه را بر آن غیرممکن ساخت. همچنین برخی نقش این ضربات را طوری می‌دانند که بعد از این ضربات بود که سازمان به دام اپورتونیسیم افتاد و در غیاب شخصیت‌هایی چون حمید اشرف، افرادی چون مهدی فتاپور، مهدی سامع، علی کشتگر و فرخ نگهدار به سازمان وارد شدند و این سازمان پرافتخار را به دنباله‌ی هیئت اجتماعی حاکم کشاندند.

اما باید یادآور شد که سازمان چریک‌های فدایی خلق برای اولین بار نبود که متحمل چنین ضربه‌هایی می‌شد و در سال ۱۳۵۰، این سازمان ضربات سنگینی خورد؛ به طوری که تمام بنیانگذاران و اعضای اولیه و تئوریسین‌های سازمان به شهادت رسیدند و وضعیت به نحوی شد که تنها ۸ نفر، رفقا حسن نوروزی، عباس جمشیدی رودباری، احمد زیرم، حمید اشرف، محمد صفاری آشتیانی، شیرین معاضد، فریدون جعفری و فرخ سپهری باقی ماندند؛ اما چرا سازمان چریک‌های

فدایی خلق توانست بعد از این ضربات خود را بازسازی کند به طوری که اقبال به این سازمان در سال‌های ۵۳ و ۵۴ به بالاترین حد خود رسید و عملیات‌های موفقیت‌آمیزی داشت؛ اما در سال ۵۵ با وجود تجربه بیشتر، کمر سازمان با این ضربات خرد شد؟ آیا صرفاً می‌توان مانند برخی به نقش حمید اشرف اشاره و دلیل عدم سازماندهی بعد از سال ۵۵ را گردن فقدان شخص او انداخت؟ آیا این این کار تقلیل‌گرایی و اهمیت‌بخشی بیش از حد به نقش شخصیت نیست؟

برخی سعی می‌کنند علت این ضربات و تاثیر آن را در عوامل تکنیکی بجویند. این گروه عمدتاً به دلایلی چون از دست‌رفتن بی‌سیم شوند سازمان، شنود خانه‌های تیمی، خطاهای تشکیلاتی و ... اشاره می‌کنند؛ اما آیا در سال ۵۰ هم چنین مسائلی مطرح نبود؟ آیا ساواک و دستگاه سرکوب قدرت تکنیکی‌ای بیشتر از سازمان نداشت؟

دلایل این ضربه‌ها و تاثیر آن را باید فراتر از مسائل تکنیکی جست و باید آن در تغییر خط‌مشی سیاسی پیدا کرد. اواخر سال ۵۳ بود که سازمان چریک‌های فدایی خلق از خط‌مشی اولیه خود که «مبارزه مسلحانه، هم‌در استراتژی و هم‌در تاکتیک» بود فاصله گرفت، به صورتی که در شماره ۶ نشریه نبرد خلق، شعار خود را «تبلیغ مسلحانه، محور تمام اشکال مبارزه خلق ما» انتخاب کرد. این خط‌مشی مبتنی بر آموزه‌های رفیق بیژن جزنی بود که تئوری‌های او در کتب «آن‌چه یک انقلابی باید بداند»، «نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم» و «چگونه مبارزه مسلحانه، توده‌ای می‌شود» تدوین شده بود و به راهنمای سازمان تبدیل گشت.

با این حال ممکن است سوال شود که مگر «تبلیغ مسلحانه»، جزو خط‌مشی سازمان و به‌ویژه مورد تأکید رفیق امیرپرویز پویان نبود؟ پس چرا این تغییر شعار باید به‌مثابه تغییر خط‌مشی در نظر گرفته شود؟ برای پاسخ به این سوال باید به دو خط‌مشی نگاه کرد.

خط‌مشی اولیه سازمان

در توضیح خط‌مشی اولیه سازمان، که در دو اثر ارزشمند «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا» از امیر پرویز پویان و «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» مسعود احمدزاده شرح داده شده است، باید تأکید کرد که این خط‌مشی حاصل یک تحقیق عینی از شرایط جامعه ایران بود و با مطالعه زنده از شرایط جامعه و شرکت در زندگی توده‌ها حاصل شده بود و بنابراین تأثیرگذاری آن بر جامعه به دلیل انطباق تئوری با واقعیت جامعه بود.

نخستین تلاش برای تئوریزه کردن راه انقلاب در ایران را رفیق امیر پرویز پویان آغاز کرد. او تحلیل خود را این‌گونه آغاز می‌کند که «تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهی‌خوار به سر می‌بریم. وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک، رابطه ما را با مردم خویش دشوار ساخته است.» او از این نتیجه می‌گیرد: «تا با توده خویش بی‌ارتباطیم، کشف و سرکوب ما آسان است. برای این‌که پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه‌ای مستقیم و استوار به وجود آوریم.»

پویان سپس به اشاعه روحیه خرد بورژوازی و لمپنی بین طبقه کارگر اشاره می‌کند و می‌گوید که طبقه حاکم از هر راهی برای ورود اندیشه‌های سیاسی به طبقه کارگر جلوگیری می‌کند و این کار در شرایطی انجام می‌گیرد که خفقان و سرکوب بسیار

شدید است. در نتیجه این شرایط، او به وجود دو مطلق، قدرت مطلق طبقه حاکم و ضعف مطلق مردم در برابر آن، اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که برای شکستن این دو مطلق در ذهن مردم، پیشاهنگ باید مبارزه را آغاز کند و این دو مطلق را در ذهن مردم بشکند. «اعمال قدرت انقلابی، نقشی دوگانه را به عهده می‌گیرد؛ از سویی خودآگاهی پرولتاریا را به عنوان یک طبقه پیشرو به آن‌ها باز می‌دهد، از سوی دیگر آنان را وامی‌دارد تا به خاطر تثبیت آینده خویش، برای تثبیت پیروزی مبارزه‌ای که درگیر شده است، نقش فعال ایفا کند. این راه با حمایت کارگران از مبارزه انقلابی آغاز می‌شود و در ادامه خود به حمایت فعال آنان می‌انجامد».

پویان همچنان با توجه به سرکوب دشمن، تئوری‌هایی که سعی در اشتهاء راه مسالمت‌آمیز مبارزه و تلاش برای ایجاد حزب کمونیست، صرفاً از طریق ارتباط با توده‌ها داشت را رد می‌کند و صریحاً اعلام می‌دارد: «هیچ مرگی بیش از در سنگر ماندن و شلیک نکردن زودرس نیست» چرا که در شرایط دیکتاتوری حاکمه، تنها سازمان‌های سیاسی-نظامی قادر به حفظ خویشند و این تنها از راه تعرض می‌گذرد.

همان‌طور که می‌بینیم، این تئوری رفیق پویان بر محوریت تبلیغ مسلحانه استوار است؛ اما آیا این تبلیغ مسلحانه با تبلیغ مسلحانه مدنظر سازمان در سال ۵۵ یکی است؟ برای پاسخ به این سوال در ابتدا باید به اثر ارزشمند رفیق احمدزاده مراجعه کرد.

احمدزاده در ابتدا با توصیف شرایط نیروهای کمونیستی و قطع شدن ارتباط آن‌ها با توده‌ها، به تغییر شرایط اشاره می‌کند و به تشریح مواضع گروه‌ها نسبت به این

تغییرات می‌پردازد. او سپس این پرسش را مطرح می‌کند که «آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادی جدید، تغییر در تضاد اصلی جامعه ما داده یا همین تضاد را شدت و مدت بخشیده است؟»^۱

منظور از این تغییرات، رفرم‌های ارضی و اصطلاحاً انقلاب سفید بود که بین مارکسیست‌ها بحث‌هایی حول آن شکل گرفته بود. برخی معتقد بودند که چون این رفرم‌ها فنودالیسم را سرنگون ساخته و بورژوازی را به‌جای آن نشانده، پس مرفقی است و این تغییر، از شدت تضادهای جامعه کاسته است؛ اما احمدزاده به واسطه مشاهده عینی از جامعه، که بدون کمک رفقای گروه و به‌ویژه رفقا صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادت‌ی حاصل نمی‌شد، به این نتیجه رسید که هدف اصلاحات مزبور، چیزی جز گسترش نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا نیست. او استدلال می‌کند که پس از استقرار دیکتاتوری رضاخان، فنودالیسم که از انقلاب مشروطه ضربه خورده بود، پایگاه خود را از دست داد و به فنودالیسم وابسته تبدیل شد. طی روند بعدی، زمانی که اقتصاد فنودلی با امپریالیسم تضادش حادث شد، دولت وابسته به امپریالیسم بدون هیچ مشکلی فنودالیسم را از بین برد و سرمایه‌داری وابسته را جایگزین آن ساخت.

رفیق چنین نتیجه می‌گیرد: «انقلاب سفید نه تنها دردی از دردهای اکثریت قاطع روستاییان را دوا نکرد، بلکه در مقایس وسیع، تضاد رغیب و ارباب را در تضاد دهقانان با بوروکراسی و ماشین سرکوب‌کننده دولت جمع کرد و بدین ترتیب با شدت بخشیدن به این تضاد و آشکارتر کردن آن، دهقانان را در امر شناخت دشمن

^۱ مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، ص ۲۷

واقعی و ماهیت آن کمک کرد». ^۲ احمدزاده با مقایسه دهقانان زمان اصلاحات ارضی انقلاب کبیر فرانسه و ناپلئون با دهقانان ایران پس از رفرم‌های ارضی شاه، به تحلیل مارکس از آن در «هجدهم برومر لویی بناپارت» اشاره کرد و تأکید کرد که اگر در زمان ناپلئون دو نسل لازم بود طی شود تا دهقانان متوجه بدبختی خود گردند، در ایران دهقانان بلافاصله عامل ادبار خود را دولت وابسته به امپریالیسم دیدند.

در واقع منظور از این بحث‌ها و شدت‌گیری تضاد، آماده بودن شرایط عینی انقلاب است؛ چرا که پیشاهنگ تنها هنگامی می‌تواند دست به مبارزه مسلحانه بزند که شرایط عینی انقلاب آماده باشد و او شرایط ذهنی فراهم نماید که در انطباق با شرایط عینی، وضعیت انقلابی ایجاد گردد. بدون شرایط عینی، وظیفه پیشاهنگ تنها می‌تواند «تدارک انقلاب» باشد، نه قیام؛ اما به لحاظ کلاسیک، یکی از نشانه‌های فراهم بودن شرایط عینی انقلاب، وجود جنبش‌های خودبه‌خودی است. احمدزاده درباره عدم وجود جنبش‌های خودبه‌خودی پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، استدلال می‌کند که فرونشست مبارزه به دلیل سرکوب قهرآمیز آن بوده است.

در واقع به اعتقاد او، امپریالیسم با قهر و زور به شرق هجوم آورد و هرگونه ادامه سلطه اقتصادی، ناگزیر با قهر ضدانقلابی عجین است. از آنجا که حفظ منابع امپریالیست‌ها، با منافع خلق در تضاد است، بنابراین وجود این سرکوب‌ها در ماهیت یک رژیم وابسته به امپریالیسم است. با تمام این بحث‌ها نتیجه گرفته

^۲ همان، ص ۴۰

می‌شود: «با استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضادهای درون جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم ... هرگونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی»^۳. یعنی رفیق اعتقاد دارد که نقش امپریالیسم را در ایران باید به مثابه پدیده‌ای ارگانیک و پایه هر تحلیل در نظر گرفت، نه به‌عنوان پدیده‌ای که نقشی خارجی دارد.

رفیق در ادامه با اشاره به تزه‌های مارکسیستی-لنینیستی درباره لزوم ارتباط پیشاهنگ با جنبش طبقه کارگر و نشر آگاهی سوسیالیستی، درباره شرایط طبقه کارگر ایران می‌گوید که به دلیل سرکوب‌ها، طبقه کارگر حتی از آگاهی اتحادیه‌ای و تریدیونیوتی نیز بی‌بهره است. او سپس طرح می‌کند که آیا نبود جنبش‌های خودبه‌خودی به معنای نبود شرایط عینی است؟ احمدزاده به این سوال پاسخ منفی می‌دهد و دوباره خاطر نشان می‌کند که نبود جنبش‌های خودبه‌خودی، به دلیل سرکوب و حمله وسیع دشمن و از طرفی به دلیل ضعف سازمان‌ها و تشکل‌های کمونیستی گذشته است که در مجموع به قول دبره به «انبوه کهنسال ترس و خفت» تبدیل شده است. او با اشاره به تمایل توده‌ها به مبارزه و این‌که توده‌ها نمی‌گویند چرا باید مبارزه کرد، بلکه می‌پرسند چگونه باید با این سیستم مبارزه کرد، وجود شرایط عینی انقلاب را تصدیق می‌کند و رد هرگونه وجود شرایط عینی را به بی‌شهامتی سیاسی و رفرمیسم و توجیه بی‌عملی مرتبط می‌داند.

^۳ همان، ص ۴۵

او با اشاره به تز لنین مبنی بر لزوم ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‌ای برای مقابله با پلیس سیاسی، مطرح می‌کند که چگونه باید توان را به قدرت خود آگاه کرد؟ رفیق پاسخ می‌دهد: «اینک پیشرو، تنها با توسل به حادثترین شکل عمل انقلابی، یعنی عمل مسلحانه و خدشه‌دار کردن آن سد عظیم می‌تواند آن مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد به توده بنمایاند»^۴. احمدزاده به مقایسه شرایط روسیه انقلاب اکتبر و ایران می‌پردازد و می‌گوید اگر آن‌جا پیشروی واقعی در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به وجود می‌آید، در ایران، یک مبارزه سیاسی- نظامی می‌تواند پیشرو را به وجود آورد.

اما نقش مبارزه مسلحانه در سازماندهی توده‌ها چیست؟ احمدزاده پاسخ می‌دهد که در مبارزه مسلحانه طولانی، توده‌ها به تدریج به میدان مبارزه کشیده می‌شوند و ارتش توده‌ای نیروی تبلیغ مسلح هم هست. اما باید فقط تبلیغ مسلحانه کرد؟ احمدزاده در توضیح خط‌مشی چنین دیدی به مبارزه مسلحانه ندارد و می‌گوید که برای شکست ارتجاع باید ارتش ارتجاعی را شکست داد و این مهم با ارتش توده‌ای انجام می‌شود. «تنها راه شکست ارتش ارتجاعی و تشکیل ارتش توده‌ای، مبارزه چریکی طولانی است و جنگ چریکی نه تنها از نقطه نظر استراتژی نظامی و به منظور شکست ارتش منظم و نیرومند، بلکه از نظر استراتژی سیاسی به منظور بسیج توده‌ها نیز لازم است. امر سیاسی و امر نظامی به نحو اجتناب‌ناپذیر و ارگانیک درهم ادغام می‌شوند. از یک طرف شرط پیروزی مبارزه مسلحانه بسیج

^۴ همان، ص ۷۲

توده‌هاست، چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، و از طرف دیگر بسیج توده‌ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر نیست».^۵

اما ارتش خلق چگونه تشکیل می‌شود؟ او معتقد است که در شرایط کنونی ارتش خلق در مبارزه چریکی در روستا حاصل می‌شود و این امر مستلزم ایجاد کانون‌های چریکی است؛ ولی کانون چریکی نمی‌تواند در انزوای سیاسی و بدون رابطه عمیق با جنبش‌های شهر موفق شود؛ بنابراین عملیات سیاسی-نظامی در شهر هم واجب است. اما باید شرایط از منطقه را در نظر گرفت که گروه‌ها ابتدا در شهر یا روستا اقدام به مبارزه کنند.

اما اگر به مسئله اول که تبلیغ مسلحانه است برگردیم، می‌بینیم که احمدزاده تأکید دارد که در ابتدا مثبت سیاسی مبارزه پراهمیت است و این به دلیل خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه است؛ اما بعد با گسترش مبارزه مسلحانه و پراکنده کردن نیروی دشمن، جنبه نظامی مبارزه پراهمیت می‌شود تا جایی که مبارزه مسلحانه در روستا توده‌ای می‌شود و ارتش خلق تشکیل می‌گردد. پس تبلیغ مسلحانه در ابتدا تنها به مثابه یک تاکتیک است و با گسترش مبارزه و در پرتو استراتژیک بودن مبارزه مسلحانه، تاکتیک‌های متناسب با هر مرحله باید تغییر کند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که از نظر احمدزاده: ۱- شرایط عینی برای انقلاب در ایران مهیا است و پیشاهنگ با عمل مسلحانه باید به آن پاسخ دهد. ۲- شرایط عینی به مثابه تشدید تضادها در شهر و روستا است و توده‌های شهری و روستایی

^۵ همان، ص ۷۸-۷۹

آماده پیوستن به این مبارزه هستند. ۳- در شرایط نبود ارتباط با توده‌ها و عدم وجود جنبش‌های خودبخودی، مبارزه مسلحانه نه تاکتیک، بلکه استراتژی نیز هست که در پرتو آن توده سازمان می‌باید و شرط پیروزی خود مبارزه هم سازماندهی توده در ارتش خلق است و امر سیاسی و نظامی به یک کل ارگانیک تبدیل می‌شود و بنابراین مبارزه مسلحانه، آن شکل از مبارزه است که مبارزات همه‌جانبه را شکل می‌دهد و در این زمینه اشکال دیگر مبارزه موثر هستند.

این نخستین خط‌مشی سازمان چریک‌های فدایی خلق بود که از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ راهنمای عمل آن‌ها گشت به نحوی که در پرتو همین خطی‌مشی، سازمان توانست بعد از ضربات سال ۵۰ خود را احیا کند و در سال ۵۳ حتی با اضافه نیرو مواجه بود.

ورود اندیشه‌های جزنی به سازمان چریک‌های فدایی خلق

درست در سال ۱۳۵۳ که نیروهای سازمان به دلیل خط‌مشی درست اولیه چریک‌های فدایی خلق فزونی یافته بود و حتی به دلیل شکاف در اردوگاه ارتجاع، کمک‌های پشت جبهه در خارج از کشور نیز شدت گرفته بود، سازمان تغییر رویه داد و خط‌مشی خود را عوض کرد.

در اواخر سال ۵۳، نوشته‌های رفیق بیژن جزنی از طریق برخی زندانیان سیاسی سابقاً توده‌ای، نظیر بهروز ارمغانی وارد سازمان شد و مورد مطالعه قرار گرفت. شخص رفیق حمید اشرف به دلیل آشنایی سابق با جزنی به او سمپاتی شدید داشت. از طرفی سازمان پس از شکست گروه جنگل، دیگر به سامان‌دهی دسته در کوه و جنگل اقدام نکرد و تمام نیروهای خود را در شهر سامان داده بود. در سال ۵۳ که نیروهای عظیم به طرف سازمان آمدند، شکل قبل مبارزه که چریک شهری بود، پاسخگو نبود و سازمان نیز با یک بحران برای سازماندهی این نیروها مواجه شد؛ اما نوشته‌های جزنی راهی را مقابل سازمان قرار داد که سازمان به زعم خویش این بحران را حل کرد و نیروهای جدید را سامان داد. اما این سازماندهی برای گسترش مبارزه مسلحانه و به ویژه گسترش آن در روستا نبود؛ بلکه برای انجام کار سیاسی-صنفی در بین طبقه کارگر بود!

در واقع اگر سازمان به خط‌مشی اولیه خود وفادار بود، می‌بایست این نیروها را برای مبارزه در کوه و روستا سازمان می‌داد؛ اما قبل از سال ۵۳ یک کتاب از جزنی، که به نام رفیق علی اکبر صفایی فراهانی منتشر شده بود، در سازمان وجود داشت و حمید اشرف به استناد همین تزه‌های اولیه جزنی و شکست گروه جنگل،

معتقد بود نباید به روستاها رفت چرا که شعاری برای روستاییان نداریم. هر چند به سبب تجربه شکست دوباره سازماندهی هسته چریکی در کوه، به رغم تلاش رفقای چون مهنوش ابراهیمی و چنگیز قبادی فر، قرار شد دیگر طرحی برای گسترش مبارزه مسلحانه در روستا نباشد. این خود شرایطی را به وجود آورد که تزه‌های جزنی مورد اقبال سازمان و رهبری قرار گیرد و زمینه مناسبی برای نشر آن فراهم شود؛ اما باید دید تزه‌های او بر چه چیزهایی استوار است؟

خط‌مشی پیشنهادی بیژن جزنی

ابتدا باید به بررسی کتاب «آنچه یک انقلابی باید بداند» پرداخت. این کتاب هم‌اکنون هم به نام علی‌اکبر صفایی فراهانی شناخته می‌شود؛ اما طبق گواهی برخی زندانیان سیاسی و همسر جزنی، او این کتاب را شخصاً نوشت و برای اعطای اعتبار به فرمانده دسته جنگل و این توهم که چون صفایی جزو گروه او بوده پس شخص جزنی یکی از بنیانگذاران سازمان است، به نام صفایی فراهانی آن را برای چاپ در اختیار سازمان گذاشت.

نقطه عزیمت این کتاب تحلیل ماهیت اصلاحات ارضی است. جزنی معتقد است که این اصلاحات به منظور تغییر مسیر تحولات درونی جامعه است که به نفع امپریالیست‌هاست. او به نابودی فئودالیسم و چیرگی کامل بورژوازی کمپرادور اشاره می‌کند و این اصلاحات را ارتجاعی می‌خواند؛ «زیرا راه وصول به نظام مترقی و پیشرفته اجتماعی را سد کرده است».^۶

جزنی استدلال می‌کند که بورژوازی کمپرادور توانایی رساندن ایران به یک جامعه پیشرفته سرمایه‌داری را ندارد؛ چرا که اولاً وسیله‌ای است برای ادامه غارتگری انحصارات امپریالیستی و ثانیاً سیستم تولید ناقص کالا و عقب‌ماندگی صنعتی امکان رقابت با انحصارات غول‌پیکر جهانی را به بورژوازی علیل ایران نمی‌دهد. او از وضعیت ایران ابزار ناامیدی می‌کند چراکه نه مسیر سرمایه‌داری

^۶ آنچه یک انقلابی باید بداند، ص ۲۰

پیشرفته مهیا است و نه سوسیالیسم و ادامه روند فعلی ایران را تبدیل به یک کشور کاملاً وابسته می‌کند.

جزئی سپس به تشریح خصوصیات بورژوازی ایران می‌پردازد و اشاره می‌کند از آن‌جا که این بورژوازی وابسته به انحصارات خارجی است و امکان رشد بیشتر ندارد، فلذا در تولید، سرمایه‌گذاری زیادی نمی‌کند و به جای آن مصرف‌گرا می‌شود و این بورژوازی بسیار منحط و بی‌شخصیت است و اتفاقاً دیکتاتوری دستگاه حاکمه، ایده‌آل حیات اوست؛ چرا که «دستگاه حاکمه با خودکامگی هر جنبش ترقی خواهانه را سرکوب می‌کند، از سلطه و نفوذ امپریالیسم در کشور دفاع می‌کند».^۷ اصلاً سیاست‌های دستگاه حاکم برای ادامه حیات این طبقه است. او همچنین دستگاه حاکمه را وابسته به یک عامل خارجی، یعنی قدرت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم می‌داند.

در نتیجه این اصلاحات و بسط نفوذ امپریالیستی، به عقیده او جامعه ایران به دو گروه اقلیت مصرف‌کننده که شامل بورژوازی وابسته، قشر بالایی بوروکراسی و تکنوکراسی در بخش دولتی خصوصی، قشر مرفه خرده‌بورژوازی یعنی کارمندان و افسردان و صاحبان مشاغل آزاد پردرآمد و واسطه‌های توزیع، و اکثریت محروم، در قشر شهری کارگران، پیشه‌وران بی‌چیز و کارمندان جز ادارات و بنگاه‌های دولتی و خصوصی و در بخش روستایی قسمت اعظم خرده‌مالکان و دهقانان بی‌آب و زمین، تقسیم کرده است.

^۷ همان، ص ۲۸

جزنی دربارهٔ اکثریت محروم می‌گوید که این بخش از جامعه به دلیل سال‌ها محروم بودن از سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و تحت تأثیر فشار پلیسی، آگاهی سیاسی لازم را ندارند و عناصر آگاه هم به دلیل همین فشار پلیسی قادر به مبارزات سیاسی و طبقاتی نیستند و با وجود اصلاحات، وضع روستاییان بهتر نشده و «دهقانان ایران با همهٔ محرومیت‌ها هنوز به خاطر زندگی بهتر به تکاپو نیفتاده‌اند»^۸.

او استدلال می‌کند که این طبقات به دلیل نداشتن ارتباط با جامعهٔ غرب، وارث بالقوهٔ فرهنگی ملی هستند و فرهنگ غربی در آن‌ها نفوذ نکرده و معذالک این جامعه و به‌ویژه قشرهای محروم‌تر آن، در انجام رسالت تاریخی خود شایستگی دارد؛ اما در نهایت جزنی به صراحت اعلام می‌کند که با توجه به ناتوانی بورژوازی در ایفای نقش تاریخی خود، «برای خاتمه‌دادن به عقب‌ماندگی امروز و حل مشکلات فردا، باید با قاطعیت راه انقلاب توده‌ای را برگزیند؛ راهی که به دموکراسی مردم و سرانجام به سوسیالیسم می‌رسد»^۹.

بخش دوم کتاب، به مبارزه و تدارک انقلاب می‌پردازد. جزنی اذعان می‌کند که کیفیت جامعه و دستگاه حاکمهٔ موجود، خلق را به مبارزهٔ سیاسی حاد و انقلابی فرامی‌خواند و طبقات زحمتکش باید دست به این مبارزه بزنند و روشنفکران آگاه باید رسالت تاریخی خود را انجام دهند. او دیکتاتوری حکومت را چنین شرح می‌دهد: «دستگاه حاکمهٔ ایران آنقدر خودکامه و خون‌آشام است که صرف‌نظر از

^۸ همان، ص ۳۹

^۹ همان، ص ۴۳

انگیزه عدالت اجتماعی، هیچ روشنفکر با شخصیتی نمی‌تواند آن را تحمل کند.^{۱۰}

او نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک ایران را زحمت‌کشان شهر و ده می‌داند. او درباره دهقانان می‌نویسد: «دهقانان در سی سال اخیر که فئودالیت‌ها روزهای آخر حیات خود را می‌گذرانند، به جنبش توده‌ای کشانده نشدند و به مثابه نیروی ارزنده، با نقش تعیین‌کننده در مبارزات ملی شرکت نکردند. اکنون پس از اصلاحات ارضی، ضربه‌ای هشیارکننده لازم است تا آن‌ها را به مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه بکشد. ایجاد زمینه انقلابی در بین دهقانان بر ضد مالکین بزرگ سهولت بیشتری دارد تا ایجاد آگاهی سیاسی در آن‌ها به منظور تدارک مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه حاضر. هرگونه خیال‌بافی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه‌های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگ‌های چریک دهقانی با ناکامی روبه‌رو خواهد شد.»^{۱۱}

اما جزئی در این نوشته تصریح می‌کند که این عدم آمادگی، دلیل نمی‌شود انقلاب از هسته‌های مسلح خارج شهر محروم باشد و «گرچه دهقانان نیروی انقلاب محسوب می‌شوند؛ در آغاز جنبش انقلابی، تماشای خواهند بود و سیر جریان انقلاب در گرایش آن‌ها به انقلاب و نیرو بخشیدن به آن نقش تعیین‌کننده دارد»^{۱۲}.

او در ادامه، کارگران را مساعدترین نیرو در آغاز انقلاب، به دلیل تجربیات مبارزات پیشین و تماس محسوس با قدرت دستگاه حاکمه می‌داند؛ اما به عدم وجود

^{۱۰} همان، ص ۵۰

^{۱۱} همان، ص ۵۰

^{۱۲} همان، ص ۵۰

سازمان‌های این طبقه اشاره می‌کند و می‌گوید که اولین گام تدارک انقلاب، گسترش مبارزه میان نیروهاست. جزئی روشنفکران جوان را که قشر متحرکی از خرده‌بورژوازی شهر هستند، بالفعل‌ترین نیروی انقلاب می‌داند.

رفیق پس از این تمایل وضعیت طبقات، خاطر نشان می‌کند: «مهم‌ترین مسئله در آغاز جنبش انقلابی، تاکتیک‌هایی است که باعث گسترش جنبش و ایجاد مبارزه انقلابی در صفوف زحمتکشان شهری شده و در مراحل بعد با قدرت گرفتن جنبش، نیروی دهقانان را نیز دربرمی‌گیرد».^{۱۳} او معتقد است که درگیری‌های موثر با دستگاه حاکم، امکان احیای جنبش‌های سیاسی و صنفی کارگران و دیگر زحمت‌کشان را فراهم می‌کند.

جزئی با تأکید بر اینکه مقابله سیاسی با دستگاه دیکتاتوری نظامی تنها از راه قهرآمیز میسر است، تصریح می‌کند که «بنابراین تدارک انقلاب از گام‌های نخست تدارک مسلحانه بوده و راه قهرآمیز محور و اساس مبارزات انقلابی ما خواهد بود». (ص ۶۵) اما بلافاصله می‌پرسد این تدارک از کجا باید آغاز شود؟

رفیق پاسخ می‌دهد: «تشکیل گروه‌ها یا هسته‌های انقلابی یعنی سلول‌های سیاسی-نظامی در داخل کشور و تشکیل مراکز رهبری و هماهنگ‌سازی این گروه‌ها در خارج کشور اولین گام و در عین حال مهم‌ترین گامی است که باید برداشته شود». (ص ۶۶) جزئی ادامه می‌دهد: اما کسانی که تجربه کافی یا فداکاری لازم برای مبارزه مسلحانه و تشکیل هسته سیاسی-نظامی ندارند

^{۱۳} همان، ص ۵۴

می‌توانند قسمتی دیگر از تدارک انقلاب را به دوش بگیرند و آن تشکیل گروه‌های سیاسی-صنفی است. «این هسته‌ها می‌توانند فعالیت‌های صنفی و عمومی را در کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر صنوف دامن زده و در جهت خاص به سود تدارک انقلابی به حرکت درآورد»^{۱۴}.

جزئی پیشنهاد می‌دهد که گروه‌های سیاسی-نظامی پیرامون خود گروه‌های سیاسی-صنفی تشکیل دهند. او مرحله بعدی را چنین شرح می‌دهد: «مرحله بعدی، گسترش مبارزه مسلحانه در داخل، رهبری مبارزات سیاسی جامعه و ایجاد عالی‌ترین مرکز انقلابی برای جنبش است. این مرحله به پراکندگی نیروهای ملی پایان داده و هسته‌های انقلابی و سیاسی از آن پس سلول‌های یک ارگانیسم خارق‌العاده به شمار می‌روند»^{۱۵}. او این ارگانیسم را جبهه آزادی‌بخش می‌داند.

او از تمام این بحث‌ها نتیجه می‌گیرد که مبارزه مسلحانه باید از شهر آغاز شود و هسته‌های انقلابی نمی‌توانند پس از تشکیل، دست به مبارزه چریکی در روستا بزنند؛ زیرا دهقانان آمادگی انقلابی ندارند. جزئی حتی می‌گوید ممکن است در شرایطی، یک دسته به خارج از شهر ارسال شود؛ اما باید در نظر بگیرند که «چریک نمی‌تواند متکی به دهقانان محلی شده از آن‌ها ارتزاق کند»^{۱۶}. او درباره امتیازات مبارزه چریک شهری می‌گوید: «اولاً به سهولت در دسترسی توده‌هاست و آن‌ها می‌توانند همکاری خود را بدون اشکال ارزانی دارند. ثانیاً دستگاه حاکمه

^{۱۴} همان، ص ۶۰

^{۱۵} همان، ص ۶۹

^{۱۶} همان، ص ۷۰

را در قلب خود به خطر انداخته و کادرهای آن را وحشت زده می‌کند. ثالثاً دستگاه حاکمه نمی‌تواند به مسند راحت خود نشسته و با اعزام نیروهای اجیر به نواحی دوردست مبارزه نابرابر را در بی‌خبری نسبی افکار عمومی مدت‌ها ادامه دهد».^{۱۷}

همان‌طور که مشاهده شد، در این کتاب تحلیل دقیقی که مبتنی بر مطالعه عینی جامعه باشد مشاهده نمی‌شود و دربارهٔ اصلاحات ارضی تنها به چند کلی‌گویی اکتفا می‌کند که فنودالپسم سرنگون شده و این اصلاحات برای چیرگی بورژوازی کمپرادور بود، بدون این‌که چرایی و ضرورت آن مشخص شود. همچنین ضرورت مبارزه تنها به برخورد خشن حکومت، که آن هم برای حفظ چیرگی بورژوازی کمپرادور است، تقلیل پیدا می‌کند؛ با مبارزه مسلحانه در روستا مخالفت می‌شود بی‌آنکه استدلال کند چرا روستاییان شرایط و آمادگی کافی را ندارند. بدتر از همه می‌گوید هستهٔ چریکی می‌تواند در روستا شکل بگیرد و منتظر حمایت روستاییان محلی نباشد. مگر هدف یک هستهٔ چریکی آگاه‌کردن خلق همان ناحیه برای پیوستن به مبارزات و تشکیل ارتش خلق نیست؟ پس این گروه چه هدفی را در روستا دنبال می‌کند؟ این سوالاتی است که از طرف نویسنده، پاسخ مشخصی داده نمی‌شود.

یکی دیگر از نکات مهم در این کتاب، جدایی کار سیاسی از نظامی است؛ هرچند که هسته‌های سیاسی-نظامی در محوریت قرار داده شده؛ اما تأکید به ایجاد هسته‌های سیاسی-صنعتی هم جدایی کار سیاسی از نظامی است و محوریت مبارزهٔ مسلحانه را در نظر نمی‌گیرد. مگر مبارزهٔ مسلحانه آن شکل از مبارزه نیست

^{۱۷} همان، ص ۷۱

که بقیه اشکال در زمینه آن شکل می‌گیرند و به موفقیت می‌رسند؟ اما این‌جا اشکال مبارزه از هم تفکیک پیدا کرده است و به صورت یک کل ارگانیک دیده نمی‌شود و این کل ارگانیک به تشکیل جبهه موکول می‌شود.

اثر بعدی‌ای که بر سازمان تأثیرات خود را گذاشت، «نبرد با دیکتاتوری شاه، به مثابه دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم» است که جزئی سال ۵۲ آن را در زندان نوشت.

جزئی با سوال درباره خصوصیات سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران و نتایج رفرم‌های ارضی آغاز می‌کند و سپس توضیحاتی درباره لغو روابط فنودالی و گذار جامعه ایران از فنودال-کمپرادور به بورژوا کمپرادور می‌دهد. از نظر او، از دهه قبل از رفرم (۳۲ تا ۴۱) شرایط اقتصادی برای رفرم مهیا گشت. «رشد سریع بورژوازی کمپرادور، تضعیف و کانالیزه‌شدن بورژوازی ملی، کانالیزه‌شدن آهسته فنودال‌ها در جهت بورژوازی کمپرادور، نقش بازدارنده روابط فنودالی و شرکت فنودال‌ها در حاکمیت که مانع ادامه رشد کمی و کیفی بورژوازی کمپرادور شده و به صورت بحران اقتصادی در آستانه رفرم ظاهر شده بود و ضعف نیروهای خلق که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار شکست استراتژیک شده بودند، عوامل داخلی‌ای بودند که رفرم‌ها را ضروری و ممکن ساخت».^{۱۸}

از نظر او، امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا که برای حفظ سلطه خود، رفرم‌ها را ضروری می‌دیدند، از آن حمایت کردند. جزئی پس از شرح

^{۱۸} نبرد با دیکتاتوری شاه، ص ۵

ویژگی‌های سرمایه‌داری وابسته و روابط نواستعماری می‌گوید که تضاد اساسی جامعه ما، کار و سرمایه به صورت مطلق نیست و تضاد اساسی، تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است و به همین دلیل، مرحله انقلاب را نه سوسیالیستی بلکه دموکراتیک تبیین می‌کند.

جزئی به تشریح بسط روابط سرمایه‌داری در روستا و وضعیت دهقانان می‌پردازد. او وضعیت مالکان بزرگ، خرده‌مالکان مرفه، خرده‌مالکان کم‌زمین و میانه‌حال و دهقانان بی‌زمین (که او آن‌ها را پرولتاریای روستا می‌نامند) بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که مسئله ارضی و دهقانی روی دست رژیم مانده؛ اما مهمتر این که او هنگام بررسی وضعیت دهقانان بی‌زمین، نتیجه می‌گیرد که این دهقانان در شرایط فعلی با سیستم حاکم برخورد کمتری داشتند و «می‌توان گفت که پرولتاریای روستا در آخرین مراحل، هنگامی که انقلاب در آستانه است، بر جنبش انقلابی می‌پیوندند».^{۱۹}

نهایت بحث جزئی درباره دهقانان این است که دهقانان حتی در آستانه رفرم ارضی هم با فئودال‌ها، که درک استثمار فئودالی برای آن‌ها راحت‌تر است، برخورد خشن و حاد نداشتند و اکنون بیهوده است فکر کنیم دهقانان توانایی این کار را دارند. هرچند باید برای دهقانان شعارهای اقتصادی پیرامون مسئله زمین مانند زمین برای دهقانان بی‌زمین داشت؛ اما این شعارها قدرت خردکننده شعار «زمین برای دهقانان» را در نابودی سیستم نیمه مستعمره-نیمه فئودال، ندارد.

^{۱۹} همان، ص ۱۳

او در ادامه به تشریح روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته می‌پردازد و آن را دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور می‌نامد که مورد حمایت امپریالیست‌ها و پاسدار منافع آن‌ها و مناسبات نابرابری اجتماعی است. جزئی وجود دیکتاتوری را ضامن حفظ این سیستم می‌داند چرا که به دلیل ماهیت سیستم و تفاوت بورژوازی کمپرادور با بورژوازی کلاسیک، مردم به دنبال احیای حقوق خود هستند و حکومت برای سرکوب مردم به دیکتاتوری نظامی روی می‌آورد.

رفیق، دیکتاتوری فردی شاه را نمونه‌ای از این دیکتاتوری می‌داند. او استدلال می‌کند که چون دیکتاتوری فردی نمی‌تواند نماینده تمام قشرهای بورژوازی کمپرادور و جناح‌های امپریالیستی باشد، بنابراین تضاد درون سیستم حاد می‌شود به طوری که حتی ابرسرمایه‌داران هم از شاه می‌توانند ناراحت باشند و جنبش انقلابی بر ضد دیکتاتوری نه تنها توده‌ها را به مبارزه فرامی‌خواند بلکه تضادهای درون سیستم را نیز تشدید می‌کند.

جزئی مطرح می‌کند که این دیکتاتوری فردی شاه چه رابطه‌ای با تضاد اساسی دارد و در تعیین شرایط مبارزه چه نقشی ایفا می‌کند؟ او پاسخ می‌دهد که امپریالیسم، رژیم و سرمایه‌داران، یک جبهه ضدخلفی را تشکیل می‌دهند؛ اما نقش آن‌ها به صورت مساوی نیست. هرچند که آن‌ها جنبه‌های مختلف یک پدیده هستند؛ اما در شرایط مختلف، یکی از این سه نقش عمده را بازی می‌کند. او در شرایط ایران نقش عمده را به دیکتاتوری فردی شاه می‌دهد و تأکید می‌کند که «در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سد راه جنبش رهایی‌بخش شده است،

دیکتاتوری شاه می باشد».^{۲۰} او ماهیت مبارزات اخیر را ضد دیکتاتوری می نامد و همچنین آن چه که پیشرو را به سمت مبارزه مسلحانه برده را همین دیکتاتوری فردی شاه می نامد.

جزئی در این جا نتیجه می گیرد که نباید ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم شاه مورد تردید قرار گیرد؛ اما باید شعاری انتخاب کرد که نیروهای خلق به هدر نرود. او پیشنهاد می کند به جای شعار «مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ های زنجیری اش»، شعار «مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش» جایگزین شود. او با این که مرحله انقلاب ایران را دموکراتیک تبیین کرده است، اما می گوید تا رسیدن به این انقلاب فاصله داریم و در مرحله تدارک آن قرار داریم و «تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و بسط و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی، از راه مبارزه دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است».^{۲۱}

بنابراین استراتژی فعلی جنبش مبارزه با دیکتاتوری شاه است و در زیر این شعار است که خلق متحد می شود و هرگونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده ای تبدیل می شود و بعد از آن است که باید شعارهای انقلاب دموکراتیک مطرح شود و استراتژی جنبش قرار گیرد. نتیجه تمام این بحث ها این است که تضاد اساسی جامعه، تضاد عمده شناخته نمی شود و تضاد عمده، دیکتاتوری فردی شاه است!

^{۲۰} همان، ص ۳۱

^{۲۱} همان، ص ۳۲

جزنی بحث را به موقعیت انقلابی می‌کشاند و تأکید می‌کند که شرایط ضروری برای انقلاب آماده نیست و این مبارزه با دیکتاتوری شاه است که نیروبخش جامعه است و مبارزه مسلحانه را تثبیت می‌کند و پیشرو برای ارتقا یافتن به پیشاهنگ واحد طبقه کارگر ضرورتاً باید چنین مسیری را بپیماید؛ اما طبقه کارگر در این تحلیل کجاست؟ از نظر جزنی، رهایی طبقه کارگر از استثمار، از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است و «بنابراین وظیفه تمام جریان‌های پیشرو طبقه کارگر است که مبارزه اقتصادی و آگاه‌سازی طبقه کارگر را با جنبش رهایی‌بخش که در حال حاضر چهره آن ضد دیکتاتوری است، وحدت بخشد».^{۲۲} در واقع برای تثبیت مبارزه مسلحانه، تنها فرم مهم نیست و باید به محتوای آن دقت کرد و مبارزه با دیکتاتوری شاه به مثابه استراتژی پذیرفته شود. او حتی مدعی است که شعار حاکمیت خلق به رهبری طبقه کارگر هم نمی‌تواند خلق را متحد کند.

او با این تعریف استراتژی، سپس می‌گوید که مبارزات مسلحانه آغاز شده، اما طی این چندسال درک واحدی از آن وجود نداشته و این مبارزات گاه به سود مردم و گاه به زیان آن‌ها تمام شده. او خود سعی می‌کند که به تعریف واحدی از این مبارزه برسد. جزنی تعریف می‌کند: «مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه‌ای است که اساساً متکی به اعمال قهر بر ضد دشمن خلق است. این مبارزه در هر مرحله محتوایی دارد و فرم آن با تغییر محتوای آن تغییر می‌کند».^{۲۳}

^{۲۲} همان، ص ۳۶

^{۲۳} همان، ص ۳۷

او در مرحله فعلی جنبش، ماهیت مبارزه مسلحانه را با توجه به کمیت کم پیشرو در برابر خلق و کیفیت عالی آن در مقایسه با عقب ماندگی توده، آگاهی بخش می‌نامد. در این مرحله، مبارزه مسلحانه به این معنی نیست که شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده شده و با آغاز مبارزه مسلحانه، انقلاب آغاز شده باشد؛ بلکه این مبارزه برای تدارک انقلاب است و در نهایت است که شرایط مورد نظر فراهم می‌شود و توده‌ها به این مبارزه می‌پیوندند. «در شرایط موجود، پیشاهنگ تاکتیک‌های نظامی را اساس و محور مبارزه خود قرار می‌دهد و همان نقش را ایفا می‌کند.»^{۲۴}

جزئی به سرکوب جنبش‌های خودبه‌خودی اشاره می‌کند و می‌گوید به دلیل این سرکوب و نبود مطالبات اقتصادی، شعارهای سیاسی ضد دیکتاتوری باید با شعارهای اقتصادی هر طبقه تلفیق گردد و بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی بر خواست‌های اقتصادی مردم تکیه می‌کند و می‌کوشد مردم را برای انقلاب بسیج کند!

او پس از تعریف استراتژی و درک خود از مبارزه مسلحانه، مشی جنبش انقلابی را چنین تعریف می‌کند: «مشی جنبش انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی، سیاسی و اقتصادی مبارزه که در آن شکل نظامی نقش اساسی و محوری بازی می‌کند.»^{۲۵} او نقش محوری را با مطلق دانستن یکی نمی‌گیرد و می‌گوید به کارگیری روش‌های مسالمت‌آمیز تنها برای تقویت تاکتیک‌های نظامی

^{۲۴} همان، ص ۳۸

^{۲۵} همان، ص ۴۰

اهمیت ندارد و می‌تواند نقش مهم و فعالی برای فعال کردن توده‌ها بازی کند و در این جا تاکتیک‌های نظامی صرفاً ماهیت تبلیغاتی دارند.

جزئی سپس می‌پرسد که اهمیت تاکتیک‌های غیرنظامی چیست؟ او دوباره به نقش محوری مبارزه مسلحانه اشاره می‌کند؛ اما می‌گوید تنها شکل مبارزه نیست و اشکال دیگر مبارزه حتی زمان توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه هم کاربرد دارد. جزئی اهمیت تاکتیک‌های غیرنظامی را در این می‌داند که به نظر او در شرایط فعلی توده‌ها قادر نیستند به ندای پیشاهنگ پاسخ دهند و این مبارزه نمی‌تواند مردم را در صفوف نظامی جای دهد. او طرح می‌کند که پس نقش توده‌ها چه می‌تواند باشد؟ او به شرایطی که توده‌ها دست به مبارزه مسلحانه می‌زنند اشاره می‌کند که اولاً باید تضادها انقد عمیق شده باشند که دیگر امکان زندگی به صورت سابق نباشد، ثانیاً قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و درک کرده باشند اشکال مسالمت‌آمیز راه به جایی نمی‌برد. تا این شرایط نباشد توده به پیشاهنگ پاسخی درخور نمی‌دهد و به همین دلیل مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی نقشی مقدماتی و تدارکاتی دارد. در این شرایط، توده‌ها تمایل به اشکال قبلی مبارزه دارند و به همین دلیل «جنبش باید به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه به مثابه کانال‌هایی که قادر است توده‌ها را به حرکت درآورد بها داده و وظیفه سازماندهی و رهبری خود را نسبت به مردم از این راه نیز اعمال کند.»^{۲۶}

جزئی وظیفه سازمان انقلابی را چنین شرح می‌دهد که خط‌مشی او را روشن می‌کند: «برای یک سازمان ایجاد شاخه‌های مجزا با وظایف معین ضرورت دارد

^{۲۶} همان، ص ۴۴

و برای جنبش، ایجاد یک جناح سیاسی، جناحی که به مثابه پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود. در این صورت جنبش به دو پا حرکت خواهد کرد و به پیش خواهد رفت». ^{۲۷} در واقع جزئی وحدت پیشاهنگ با توده را از این مسیر میسر می‌داند.

او همچنین وظیفه چریک را چنین تعریف می‌کند: «چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته‌های سیاسی-صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان را با هدف‌ها و شیوه‌های خود آشنا سازد و در موقعیت‌های حساس که توده‌ها از ضربات وحشیانه رژیم به خویش می‌پیچد و کینه قلب‌های آنان را درهم می‌فشرد، به مثابه سلاحی از آن مردم اعمال قهر انقلابی می‌کند». ^{۲۸}

پس در این کتاب هم مشاهده شد که مانند مطالب «آنچه یک انقلابی باید بداند»، برای دهقانان عاملیتی در شرایط حاضر در نظر گرفته نمی‌شود و فراتر از آن کتاب گفته می‌شود که توده‌ها اکنون بلافاصله امکان پاسخگویی به ندای پیشاهنگ را ندارند؛ اما هدف از گفتن چنین مطالبی در این کتاب آن است که وجود شرایط عینی انقلاب در ایران را رد کند (در این کتاب شرایط عینی انقلاب با وضعیت انقلابی یکسان در نظر گرفته می‌شود) و به کسانی که شرایط عینی انقلاب را آماده می‌بینند حمله می‌کند و آن‌ها را متهم به اپورتونیزم چپ می‌کند که گویا این افراد انتظار دارند خلق به سرعت ندای پیشاهنگ را پاسخ دهد و حتی فراتر، او این افراد

^{۲۷} همان، ص ۴۴

^{۲۸} همان، ص ۵۰

را (منظور رفقا پویان و احمدزاده) خطرناک‌تر از حزب توده و راست‌روی می‌شمارد. به نظر جزنی شرایط عینی، زمانی مهیا است که توده‌ها نتوانند مانند سابق زندگی کنند و حکام هم نتوانند مانند قبل حکومت کنند و مردم دست به سلاح ببرند. در واقع او جملات لنین را دربارهٔ موقعیت انقلابی تکرار می‌کند.

کتاب بعدی، «چگونه مبارزهٔ مسلحانه، توده‌ای می‌شود» است که تأییراتی در سازمان چریک‌های فدایی خلق داشت. این کتاب در پاییز ۱۳۵۲ در زندان تنظیم شده است و انتشارات «۱۹ بهمن» آن را در خارج از کشور منتشر کرد.

جزنی در ابتدا نظرات بنیان‌گذاران اولیه را نقد می‌کند و آن‌ها را نارسا می‌داند؛ و این نارسا بودن را به سبب محدودیت‌ها در پراتیک می‌داند. او می‌گوید این نارسایی‌ها به دلیل کمبود معرفت آن‌ها نبوده بلکه چیزی که برای آن‌ها قدم دوم به شمار می‌رفت و برای آن شعارهای کلی داشتند، اکنون برای ما قدم اول است. او در ادامه دوباره به شرایط عینی و ذهنی انقلاب اشاره می‌کند و با اشاره به نقل قول لنین دربارهٔ شرایط انقلابی، به بررسی وضعیت شرایط عینی در ایران می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که اصلاحات ارضی امیدهایی در زحمت‌کشان شهر و روستا به وجود آورد و نارضایتی‌ها را تعدیل کرد یا از بین برد و «لازم بود سال‌های گذار طی شود و نظام حاکم چهرهٔ خود را در زندگی توده‌ها نمایان سازد».^{۲۹}

جزنی سه مرحله برای جنبش انقلابی ترسیم می‌کند. «مرحلهٔ اول، مرحلهٔ تثبیت مبارزهٔ مسلحانه است. در مرحلهٔ دوم توده‌ها به مبارزه بر ضد دشمن خلق دست

^{۲۹} چگونه مبارزهٔ مسلحانه توده‌ای می‌شود، ص ۱۹

زده از جنبش حمایت مادی و معنوی می‌کنند. در مرحله سوم مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود».^{۳۰} او سپس دو هدف ایجاد پیشاهنگ طبقه کارگر و شناساندن مبارزه مسلحانه به توده‌ها را برای مرحله اول جنبش تبیین می‌کند.

او دوباره به وجود گروه‌های سیاسی-نظامی و سیاسی-صنفی اشاره می‌کند و می‌گوید اگر گروه‌های سیاسی-نظامی را حزب در نظر بگیریم، گروه‌های سیاسی-صنفی نقش اتحادیه‌ها را بازی می‌کنند. او رابطه آن‌ها را این‌طور تعریف می‌کند که «گروه‌های سیاسی-نظامی باید به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه نه به‌عنوان رقیب خود بلکه به‌مثابه مهم‌ترین زمینه برای نضج جنبش مسلحانه نگریسته و از کوشش در راه گسترش مبارزات عمومی و ایجاد گروه‌ها و هسته‌های سیاسی-صنفی باز نمانند. رشد کمی و عضوگیری گروه‌های سیاسی-نظامی عمدتاً از درون جریان‌های مبارزاتی سیاسی-صنفی است».^{۳۱}

اما او تأکید دارد که گروه‌های سیاسی-نظامی نمی‌توانند در جوار خود گروه‌های سیاسی-صنفی درست کنند و باید کادری را برای سازماندهی گروه‌های سیاسی-صنفی از مبارزه نظامی کنار بگذارند. همچنین این گروه‌ها نباید شیوه مبارزه با پلیس و اصول کار مخفی را از گروه‌های سیاسی-نظامی تقلید کرده و امکان ارتباط وسیع با صنف خود را از دست بدهند. «بنابراین نباید از برخورد با پلیس و لو رفتن احتمالی وحشت داشته باشند»!^{۳۲} جزئی حتی برای این گروه‌ها

^{۳۰} همان، ص ۱۶

^{۳۱} همان، ص ۲۱

^{۳۲} همان، ص ۲۳

استفاده از امکانات اتحادیه‌های قلابی و مذاکرات با مقامات دولتی را مجاز می‌شمارد.

جزنی همچنین پیشنهاد سلول‌های انتشاراتی را نیز می‌دهد که نشریات سازمان‌های چریکی و آثار کلاسیک مارکسیستی ضروری را چاپ کنند و در اختیار گروه‌های سیاسی-صنعتی قرار دهند.

او در نهایت با برشمردن دوباره وضعیت توده‌ها پس از رفرم‌ها و اشاره به این‌که به هر حال سرمایه‌داری وابسته از فتودالیسم مرحله‌ای رو به جلو است و باعث رشد کوتاه‌مدتی شده است، مبارزه مسلحانه را به‌عنوان اساس و محور تاکتیک‌های مبارزاتی معرفی می‌کند. او خصلت مبارزه مسلحانه را تبلیغی می‌داند و می‌گوید ضربات نظامی به خاطر نبود ساختن گوشه‌ای از قدرت دشمن نیست، بلکه به دلیل نشان‌دادن ضربه‌پذیری دشمن است.

جزنی سپس به تشریح مرحله دوم که جنبش مسلحانه سعی بر بسیج توده‌ها می‌کند می‌پردازد و تاکتیک‌های این مرحله را سیاسی و نظامی می‌شمارد. او باز برای مبارزه مسلحانه نقش محوری قائل می‌شود؛ اما خصلت آن را همان تبلیغی و در راه بسیج توده و نشان‌دادن ضربه‌پذیری دستگاه حاکم معرفی می‌کند؛ اما وجود یک جناح سیاسی را نیز برای جنبش پیشنهاد می‌دهد. این جناح باید جنبش‌های اعتراضی مردم را هدایت کند و به آن‌ها جنبش مسلحانه را معرفی کند و بر ضد رژیم افشاگری کند.

در واقع در این کتاب همان خط‌مشی گذشته تکرار می‌شود و توضیحات مفصل‌تری درباره کارکرد پای دوم سیاسی-صنفی جنبش داده می‌شود.

با بررسی این چند نوشته جزئی مشخص می‌شود که جزئی معتقد است در نتیجه اصلاحات ارضی، یک رشد اقتصادی محدودی اتفاق افتاده است و زندگی اقشار مختلف و به‌ویژه دهقانان مقداری بهتر شده است و نارضایتی‌ها کمتر شده، پس تضادها مقداری تخفیف یافته‌اند یا به همزیستی رسیده‌اند. بنابراین شرایط عینی انقلاب، یا به قول جزئی موقعیت انقلابی موجود نیست؛ اما پیشاهنگ نباید بود شرایط عینی را بهانه کند و باید دست به عمل مسلحانه بزند و انقلاب را تدارک ببیند. آغاز این مبارزه، نه به معنای آغاز انقلاب، بلکه به معنای تدارک انقلاب است؛ اما در نبود شرایط عینی، خلق دست به سلاح نبرده و در سطح مبارزات سیاسی و اقتصادی می‌ماند پس پیشاهنگ باید گروه‌های سیاسی-صنفی را به مثابه پای دوم جنبش مسلحانه ایجاد کند که این مبارزات را هدایت کند و هم برای جنبش مسلحانه نیرو گرفته شود و هم از تلفیق این دو است که پیشاهنگ حقیقی به وجود می‌آید و سازماندهی توده‌ها شکل می‌گیرد. هرچند که جزئی به نقش محوری مبارزه مسلحانه اشاره می‌کند، اما آن را در حد یک تاکتیک تبلیغاتی می‌شمارد و آن را در راستای مبارزات اقتصادی و سیاسی مردم می‌داند و بنابراین نقش استراتژیک برای آن قائل نیست و در واقع می‌توان گفت که خط‌مشی جزئی این است که برای سازماندهی طبقه کارگر باید گروه‌های سیاسی-صنفی داشت و در کنار این وظیفه اصلی، تبلیغ مسلحانه هم انجام داد.

مغایرت خطی مشی جزئی با بنیان‌گذاران سچفخا

با مشاهده دو خط‌مشی می‌توان نتیجه گرفت که اختلاف بین آن‌ها عمیق‌تر از مسائل جزئی و تاکتیکی است.

نخستین مسئله مدنظر، تفاوت تحلیل‌ها از نتایج اصلاحات ارضی و شرایط عینی است. نقطه عزیمت هر دو رفیق، اصلاحات ارضی و نتایج آن است. احمدزاده با یک توصیف از علل اصلاحات ارضی نتیجه می‌گیرد که اگر در اروپای قرن ۱۸م لازم بود که دو نسل از دهقانان و کارگران بگذرد تا روابط استثماری جدید را درک کنند، اکنون زحمت‌کشان بلافاصله نتایج جدید را حس می‌کنند؛ اما جزئی معتقد است مقداری وضعیت بهتر شده و نارضایتی‌ها کمتر از است، فلذا تضادها تخفیف پیدا کرده است.

احمدزاده به تشدید تضادها پس از اصلاحات ارضی اشاره می‌کند و در نتیجه شرایط عینی را مهیا می‌داند. او نبود جنبش‌های خودبخودی را نه نتیجه نبود شرایط عینی بلکه نتیجه سرکوب می‌داند؛ اما جزئی شرایط عینی را نه به دلیل تخفیف تضادها بلکه به دلیل عدم آمادگی خلق برای پیوستن به مبارزه مسلحانه می‌داند. او وضعیت انقلابی را با شرایط عینی یکی می‌انگارد و به احمدزاده حمله می‌کند که گویا معتقد بوده است که چون شرایط عینی آماده است، پس خلق به مدت کوتاهی به پیشاهنگ می‌پیوندند و مبارزه توده‌ای می‌شود؛ اما در ابتدا باید گفت احمدزاده هیچگاه انتشار پیوستن کوتاه‌مدت خلق به مبارزه را نداشت و برعکس در مقدمه کتابی که در سال ۱۳۵۰ نگاشته شده به برخورد روستاییان با حماسه

سیاهکل اشاره می‌کند و می‌گوید ما منتظر حمایت زود هنگام خلق نیستیم و بر طولانی بودن مبارزه تأکید می‌کند.

اما جزئی شرایط عینی و وضعیت انقلابی را خلط می‌کند. شرایط عینی یک انقلاب را میزان حاد شدن تضادهای موجود در جامعه تعیین می‌کند که در اختیار پیشاهنگ نیست. هنگامی که شرایط عینی آماده نیست، پیشاهنگ تنها باید به تدارک انقلاب مشغول باشد و زمان مهیا شدن شرایط عینی، اقدام به فراهم کردن شرایط ذهنی و بسیج توده‌ها تحت یک پیشاهنگ بکند. فراهم شدن دو شرط عینی و ذهنی به وضعیتی می‌انجامد که دیگر مردم نتوانند به‌سان قبل زندگی کنند و طبقه حکم هم مانند سابق نتواند حکومت کند که وضعیت انقلابی است. احمدزاده هم به وجود شرایط انقلابی اشاره نمی‌کند و اتفاقاً تمام تلاش او برای مهیا کردن شرایط ذهنی برای رسیدن به وضعیت انقلابی است.

همچنین جزئی یک اشتباه دیگر در خصوص تدارک انقلاب و آغاز آن می‌کند. همان‌طور که گفته شد، تدارک انقلاب در شرایطی انجام می‌شود که شرایط عینی موجود نباشد. برای مثال در روسیه چندین سال کار اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک لازم بود تا شرایط عینی مهیا شود و پیشاهنگ با یک قیام مسلحانه فوری به آن پاسخ داد. اما پیشرفت زمان شرایط جدیدی را به وجود می‌آورد که نیازمند ترفهای جدید است. برای مثال در چین و ویتنام، اصولاً تدارک انقلاب از طریق آغاز قیام انجام شد و طی یک مبارزه مسلحانه طولانی، این تدارک صورت گرفت. به دلیل مهیا بودن شرایط عینی در کشورهای نیمه‌مستعمره و نومستعمره، مسئله تدارک انقلاب و آغاز قیام از هم قابل گسست نیست و تدارک با آغاز قیام

انجام می‌شود. بنابراین می‌توان شروع مبارزه مسلحانه را به مثابه تدارک انقلاب و آغاز آن در نظر گرفت.

این اشتباهات و عدم درک عینی از جامعه ایران بود که جزئی را به راه‌حل‌های رفرمیستی سوق داد. از نظر جزئی، استراتژی جنبش باید سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه باشد و مبارزه مسلحانه شکل تاکتیکی دارد؛ اما این شکل تاکتیکی، به‌رغم محور قراردادن آن، در خدمت تاکتیک مسالمت‌آمیز است. گروه‌های سیاسی-صنفي چیزی جز همان گروه‌های سیاسی‌کار سابق نیستند؛ اما نظریات احمدزاده در گسست از این راه مبارزاتی سابق شکل گرفت و او مبارزه مسلحانه را هم در استراتژی و هم در تاکتیک قبول می‌کند. یعنی علاوه بر به‌کارگیری تاکتیک‌های مسلحانه، این مبارزه مسلحانه است که خلق را بسیج می‌کند و حول آن است که ارتش توده‌ای برای نابودی حکومت وابسته تشکیل می‌شود.

جزئی در واقع، امر سیاسی و نظامی را از هم جدا می‌کند؛ اما دیدیم احمدزاده چگونه نشان داد که دیگر کار سیاسی و نظامی یک کل ارگانیک را تشکیل می‌دهند که مبارزه مسلحانه، توده‌ها را متشکل می‌کند و ضامن پیروزی خود آن نیز متشکل توده‌هاست. در واقع از نظر احمدزاده، مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که یک مبارزه همه‌جانبه را شکل می‌دهد و دیگر اشکال مبارزاتی در زمینه آن می‌تواند موثر باشد. جزئی معتقد است که احمدزاده اشکال دیگر مبارزاتی را فراموش می‌کند؛ اما چنین نیست. باید به راه‌حل دو رفیق نگاه کرد. جزئی متشکل توده‌ها را در رهبری مبارزات سیاسی و اقتصادی آن‌ها می‌داند؛ اما احمدزاده معتقد است که پیشرفت مبارزه مسلحانه، باعث شکاف در طبقه حاکم می‌شود و پس از

این شکاف است که می‌توان به کار سیاسی در میان توده‌ها پرداخت. همچنین راه‌حل دیگر او این است که با پیشرفت مبارزه مسلحانه، مناطق آزاد شده و پایگاهی ایجاد می‌شود و در این مناطق آزاد شده می‌توان با توده‌ها ارتباط داشت و به کارهای سیاسی نیز پرداخت.

دید تاکتیکی جزئی از مبارزه مسلحانه و عدم باور به شرایط عینی، جزئی را نسبت به مبارزه مسلحانه در روستا ناامید می‌کند. او بیشتر به سازماندهی طبقه کارگر متکی است و حضور دیگر طبقات را منوط به لحظات آخر انقلاب می‌کند. هرچند که او در «چگونه مبارزه مسلحانه، توده‌ای می‌شود» به نقش اساسی مبارزه در کوه برای توده‌ای شدن آن اشاره می‌کند، در واقع معتقد است که سازمان چریکی باید بخش کوچکی برای این مبارزات در نظر بگیرد؛ اما احمدزاده اتفاقاً نقش اساسی به مبارزه مسلحانه در روستا می‌دهد و آن را امکانی برای توده‌ای شدن مبارزه می‌شمارد و می‌گوید در زمان معینی باید به روستاها خروج کرد.

جزئی حتی در مرحله دوم استراتژیک خود برای مبارزه مسلحانه نقش تبلیغی قائل است. درست که احمدزاده نیز در مراحل اول، خصلت تبلیغی مبارزه را عمده می‌داند، اما پس از شکستن دو مطلق، تاکتیک‌های نوینی از جمله خروج به روستا را پیشنهاد می‌دهد. عدم درک استراتژیک از مبارزه مسلحانه و دید تاکتیکی به آن، دید جزئی را در تبلیغ مسلحانه متوقف می‌کند.

این بود مختصری از اختلاف این دو خط‌مشی.

عدم انطباق اندیشه‌های جزنی با شرایط جامعه

اولین تزی که پیشرفت زمان عدم صحت آن را اثبات کرد، نبود شرایط عینی انقلاب بود. تنها دو سال پس از شهادت جزنی در تپه‌های اوین بود که توده‌های مردم به پا خاستند و زمینه‌های انقلاب را مهیا کردند؛ اما سازمان چریک‌های فدایی خلق تحت تاثیر اندیشه‌های جزنی نتوانست پیشاهنگ این انقلاب شود.

در آثار جزنی می‌توان به وفور مشاهده کرد که منظور او از خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه، همان ترزهای رفیق پویان درباره شکستن جو مطلق قدرت حاکمه و ضعف مردم است و جزنی نیز آن‌ها را تکرار می‌کند؛ اما باید در نظر گرفت که رفیق پویان این تزا در سال ۴۸ ارائه کرد و جزنی در سال ۵۲ آن را تکرار! مشخص است که تمام ترزهای مارکسیستی از اعتبار مطلق برخوردار نیستند و در شرایط معین، صحت و کاربرد دارند. برای سال‌های ۴۸ تا ۵۲ می‌توان این دو مطلق را مشاهده کرد؛ اما پس از آغاز مبارزه مسلحانه و مشاهده نتایج آن، می‌توان گفت که دیگر در سال ۵۳ این دو مطلق شکسته شده بود و اقبال وسیع به سازمان نیز نتیجه همین امر بود. بنابراین اصرار به شکستن دو مطلق پس از شکسته شدن آن، جدا افتادن از سیر زمان است.

در واقع نقش اصلی نظرات جزنی در ضربات به سازمان در همین است که از شرایط عینی جامعه برخاسته بود و نمی‌توانست بر آن اثر بگذارد و ثانیاً این که ترزهای صحیح او نیز دیگر اعتبار خود را از دست داده بودند و دیگر کاربردی نداشتند. زمانی که تئوری از سیر زمان عقب بماند به شکست می‌انجامد.

همچنین کار سیاسی در بین توده‌ها، عدم کارایی خود را در پراتیک نشان داده بود. برخی معتقد بودند قبل از مبارزه باید تشکیل حزب داد و برای تشکیل حزب به میان توده‌ها رفته بودند؛ اما موفق نشدند. زیرا شرایط جامعه ایران امکان ارتباط وسیع پیشاهنگ با خلق را به روش‌های مسالمت‌آمیز مانند رفتن میان دهقانان و کارخانه‌ها نمی‌داد و ارتباط در حد ارتباطات لردی باقی می‌ماند؛ اما جزئی باز به وجود هسته‌های سیاسی-صنفی اشاره می‌کند.

ارتباط تره‌های جزنی با ضربات ۵۵

همان‌طور که اشاره کردیم، سال ۵۳ نیروهای عظیم به سمت سازمان آمدند و سازمان خود را موظف به سازماندهی آن‌ها کرد؛ اما سیستم سابق خانه تیمی در شهر، پاسخگوی این جمعیت نبود. اگر سازمان قرار بود به خط‌مشی اولیه خود وفادار باشد، باید به سازماندهی دسته کوه می‌پرداخت؛ اما حمید اشرف بارها مخالفت خود را با مبارزه در روستا نشان داده بود. (رجوع شود به جمع‌بندی سه ساله)

با ورود اندیشه‌های جزنی، سازمان این دسته‌های جدید را در گروه‌های سیاسی-صنفي سازمان داد و روانه کارخانه‌ها و دیگر نقاط ارتباط‌گیری با توده‌ها کرد. دیگر عمده فعالیت سازمان در این کار و کار انتشاراتی بود. نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه فراموش شد و صرفاً چند عملیات محدود تحت عنوان تبلیغ مسلحانه در کنار کار سیاسی-صنفي انجام شد. این شرایط یک شبکه وسیع از افراد علنی و نیمه‌علنی برای سازمان به وجود آورد که برخی رفقای سازمان مانند بهروز ارمغانی و بهمن روحی آهنگرانی با آن‌ها رفت‌وآمد داشتند.

سازماندهی افراد در کارخانه‌ها و وجود این شبکه گسترده، دست ساواک و دستگاه امنیت را برای کسب اطلاعات از سازمان باز کرد. به طوری که دیگر نیازی به زنده دستگیر کردن افراد برای کسب اطلاعات نمی‌دید و این شیوه جدید ساواک برای مثال در شهادت رفیق حمید مؤمنی متبلور شد که دژخیمان در اولین مشاهده، این رفیق گران‌قدر را به گلوله می‌بندند. باید علت ضربات سال‌های ۵۴ و ۵۵ و به خصوص اردیبهشت و تیرماه را در این امر یافت.

همچنین به دلیل عدم انطباق تزه‌های جزنی با واقعیت، بعد از تیرماه ۵۵ دیگر سازمان نتوانست خود را سامان دهد و این در حالی بود که دیگر یک سازمانی بود که مبارزات آبدیده شده بود و شرایط بی‌تجربگی سال‌های اولیه را نداشت اما به دلیل خط‌مشی سیاسی غلط نتوانست به وظیفه تاریخی خود عمل کند و در نهایت به دنبالچه سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی تبدیل شد. حتی همین امر را نیز می‌توان به دلیل تبیین استراتژیک جزنی دانست. او برخلاف احمدزاده که شعار اصلی را برپایی دیکتاتوری خلق به رهبری طبقه کارگر می‌دانست، معتقد بود استراتژی جنبش، سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه است. مسلم است که این تز بعد از سرنگونی این دیکتاتوری دیگر پاسخگو نیست و به همین دلیل طرفداران جزنی عمدتاً از جمهوری اسلامی دفاع کردند و پیروان خط‌مشی احمدزاده از همان ابتدا، با جمهوری اسلامی مرزبندی قاطعی کردند.

این خلاصه‌ای از تأثیرات خط‌مشی جزنی بر سازمان بود و برای اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب رفیق اشرف دهقانی با عنوان «بررسی زمینه‌های ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هایی از تاریخ چریک‌های فدایی خلق ایران» مراجعه کرد.

منابع

- ۱- دوشنبه سربی، یادمان امیرپرویز پویان، به کوشش یونس اورنگ خدیوی، نشر روزآمد، چاپ اول، ۱۳۹۵
- ۲- احمدزاده، مسعود، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک
- ۳- جزنی، بیژن، آنچه یک انقلابی باید بداند، انتشارات ۱۹ بهمن
- ۴- جزنی، بیژن، نبرد با دیکتاتوری...، انتشارات چمن
- ۵- جزنی، بیژن، چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود، انتشارات ۱۹ بهمن
- ۶- اشرف، حمید، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران ۱۳۵۷
- ۷- دهقانی، اشرف، بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هایی از تاریخ چریک‌های فدایی خلق ایران، انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران، چاپ اول، ۱۴۰۲